

از کیمیای مهر^۱

امروز بیستم مهر است. روز بزرگداشت حافظ. چرا بیستم و چرا مهر؟ شاید به این دلیل که نمره حافظ در آزمون ادب فارسی همیشه ۲۰ بوده و هست؛ و ماه مهر هم مثل حافظ معتدل و متعادل است. روزها و شبهایی برابر و دما و آفتابی دلپذیر دارد. نه از گرما و آفتاب سوزان تیر و مرداد در آن خبریست؛ و نه از سوز و سرمای جانکاه دی و بهمن. فرصت و فراغت مغتنمی است میان گرمای توان فرسای تابستان و سرمای سخت زمستان.

حافظ هم همچون ماه مهر اهل افراط و تفریط نیست. اهل مروت با دوستان و مدارا با دشمنان است؛ و از این مروت و مدارا چیزی جز آسایش دو گیتی نمی‌خواهد. البته اسباب این آسایش هم چندان متعدد و مفصل نیست. سرمنزل فراغت است و کتابی و گوشه‌ء چمنی. در منزل جانان و به دور از همصحبتی اهل ریا، نقد بازار جهان را به آزار آن بخشیده و در جستجوی سایه سرو روانی است که به دعای نیمه شب و درس صبحگاهش برسد. درخت دوستی می‌کارد و نهال دشمنی را قبل از آنکه ریشه‌هایش عمیق شود برمی‌کند تا از رنج بی‌شمار آن در امان باشد.

شکر و شکایتی از نقش نیک و بد روزگار ندارد و به مخزن زر و گنج درم دل نبسته است. درویش خرسندی است که منعمی را در درویشی جستجو می‌کند. آرزوهای دور و دراز در سر ندارد و قصر امل را سخت سست بنیاد می‌داند و بر ثبات دهر تکیه نمی‌کند. از عهد سست و سخن‌های سخت خود هم گذشته تا سخت و سست جهان برایش به آسانی سپری شود.

حافظ صبور و شکیباست و خوب می‌داند که سرانجام سنگ در مقام صبر لعل خواهد شد؛ هرچند بهای آن خون جگری است که باید با مَهری بر لب خورد و خاموش ماند. جانب اهل خدا نکه می‌دارد تا خدا هم او را از بلا نکه دارد. سر ارادت به آستان حضرت دوست سپرده و رضا به داده می‌دهد و از جبین گره می‌گشاید و در طلب روزی ننهاده خود را بیهوده خسته نمی‌کند. از اینکه قسمتش از روزگار اندکی بر وفق مراد نیست بر کسی خرده نمی‌گیرد و از دنیا و مردمش طلبکار نیست.

^۱ از کیمیای مهر تو زر گشت روی من آری به یمن لطف شما خاک زر شود

از سویی دیگر نیک می‌داند که پنج روزی که در این مرحله مهلت دارد زمان زیادی نیست که آن را با غصه دنیا تباه کند. پس می‌کوشد که خوشدل باشد و به همین دلیل چندان غم روزگار را نمی‌خورد و هر وقت خوشی که دست دهد را غنیمت می‌شمرد. اما در لحظه زیستن حافظ به معنای بیهوده خوش بودن و بی‌تفاوتی به زندگی نیست. حتی شادی او همراه با اندوهی است که همنشین همیشگی اهل فضل و دانش است. او در میان این شادی در جستجوی اندوهی سازنده است که فقط در خاطر شاد منزل دارد و به امید همان غم شیرین خاطر شادی برگزیده است.

با این حال حافظ هرگز مروج گوشه‌گیری و تسلیم شدن به سرنوشت نیست. حتی کوشش بیهوده را بسی بهتر از خفتگی می‌داند، و تا به مقصود نرسد دست از طلب برنمی‌دارد. بسیار ثابت قدم است و برای رسیدن به منزل‌های بس خطرناک، از راه‌های پر از بیم هراسی ندارد و از اینکه جهان بر مردمان سخت‌کوش سخت می‌گیرد شکایت نمی‌کند. اما در کنار این سخت‌کوشی از کمی و کاستی تلاش خود نیز به خوبی آگاه است و به رغم صد هنری که دارد فقط بر تقوا و دانش خود متکی نیست و دل در گرو توکل دارد.

کافی است دیوان اشعار او را ورق بزنید تا نمونه‌های فراوان دیگری از این ترکیب‌های متضاد را ببینید: جبر و اختیار؛ تلاش و تسلیم؛ تقدیر و تدبیر؛ عقل و عشق؛ مشتاقی و مهجوری؛ درویشی و منعمی؛ شاه و گدا؛ گنج و رنج، درد و درمان؛ ناز و نیاز؛ بیم و امید؛ سخت و سست؛ ماندن و رفتن؛ غم و شادی؛ سود و زیان؛ دل خونین و لب خندان و دهها ترکیب دیگر. همنشینی این مفاهیم متضاد شعر حافظ را سرشار از شور و شعور می‌سازد و این یکی از رمزهای دوام دیوان اوست. به این ترتیب حافظ در چیدن عناصر متضاد در کنار هم استاد ماهر است؛ و این چینش را به گونه‌ای انجام می‌دهد که خواننده تضادی میان آنها نمی‌بیند. در نتیجه پیوند موفق همه این عناصر ناهمگون در نهایت آئینه شفاف ساخته می‌شود که خواننده شعر حافظ خودش را در آن می‌بیند و از تماشای آن لذت می‌برد.

امید آنکه شما هم امروز که روز بزرگداشت حافظ است فرصت و فراغتی برای گشت و گذاری در دیوان او داشته باشید و از خرمن اندیشه او خوشه‌ای بچینید.

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

یزدان منصوریان

۲۰ مهر ۱۳۹۱